



پژوهشنامه ایرانی سیاست بین الملل، دوره ۱۱، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

دوره انتشار: دوفصلنامه • شاپا چاپی: 3472-2322 • شاپا الکترونیک: 3402-2717

doi <https://doi.org/10.22067/irlip.2022.71569.1120>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴

منطقه‌ای شدن مداخله قدرت‌های بزرگ و سیاست خاورمیانه‌ای روسیه

ولی گل محمدی^۱، آرمینا آرم^۲

چکیده

بر پایه دیدگاه‌های جریان اصلی، غرب، نقش بنیادینی در شکل‌دهی به سیاست خاورمیانه‌ای روسیه دارد و چگونگی حضور خاورمیانه‌ای مسکو، تا حد زیادی تابع سطح تنش و تشدید اختلافات روسیه با ایالات متحده بوده است. چنین ایده‌هایی بدون توجه به پویایی‌های بین‌المللی و پیچیدگی‌های محیط در حال تغییر خاورمیانه، همچنان بر پایه نوعی ذهنیت نظری جنگ سردی از احیای نقش شوروی در منطقه و تصمیم روسیه برای به‌چالش کشیدن ایالات متحده سخن می‌گویند. با توجه به این کاستی دیدگاه‌های جریان اصلی، در پژوهش حاضر تلاش کرده‌ایم سیاست خاورمیانه‌ای روسیه را با نگاهی فراتر از ایده‌های غالب در این حوزه بررسی کنیم؛ از این رو، پرسش اصلی مورد بررسی در این پژوهش این است که «سیاست خاورمیانه‌ای روسیه بر پایه چه متغیرهایی قابل تبیین

مقاله پژوهشی

واژگان کلیدی:

گذار در نظام
بین‌الملل، خاورمیانه،
قدرت‌های بزرگ،
منطقه‌ای شدن،
روسیه

۱. عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول) Email: vali.golmohammadi@modares.ac.ir
<https://orcid.org/0000-0003-2503-2183>

۲. دانش‌آموخته دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران



۳۶۷

منطقه‌ای شدن مداخله
قدرت‌های بزرگ و
سیاست خاورمیانه‌ای
روسیه

است؟» و فرضیه ارائه شده در پاسخ به این پرسش، ضمن بهره‌برداری از مفروضه‌های کلیدی جریان اصلی، بر منطقه‌ای شدن سیاست و امنیت در خاورمیانه و نقش فزاینده کنشگران و پویایی‌های نوظهور منطقه‌ای تأکید می‌کند که ناگزیر، گزینه‌ها، منافع، و دغدغه‌های متفاوتی را پیش روی مداخله قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه روسیه، قرار می‌دهد. بر پایه چارچوب منطقه‌ای شدن مداخله قدرت‌های بزرگ، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و مداخله فزاینده آن در معادلات منطقه‌ای، بیش از آنکه متأثر از متغیرهای سیستمی‌ای همچون پویایی‌های روابط با غرب باشد، از پویایی‌های سیاسی، امنیتی، و اقتصادی داخلی خاورمیانه تأثیر پذیرفته است که به‌گونه‌ای فزاینده، پیشران‌های تعیین‌کننده آن، منطقه‌ای شده، و فرصت‌ها و تهدیدهای متنوعی را در حوزه‌های گوناگون تروریسم، انرژی، فروش تسلیحات، و روابط خارجی با دولت‌های منطقه، پیش روی رهبران عمل‌گرای روسیه گذاشته‌اند. چنین حضوری برای روسیه، به‌معنای بازگشت به طرح‌های تجدیدنظرطلبانه و هژمونیک جنگ سردی نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۳۶۸

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین‌الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

Regionalization of Great Powers Intervention and Russia's Middle East policy

Vali Golmohammadi³, Armina Arm⁴

Abstract

This article aims to re-think the main arguments on Russian Middle East policy. According to the mainstream views, the West plays a pivotal role in shaping Russia's Middle East policy, and Moscow's presence in the Middle East has largely been interlinked to Russia's changing relations with the United States. Not having considering the international dynamics and complexities of the changing Middle East geopolitics, these contributions continue to argue that Russian Middle East presence is highly intended to challenge the United States and revive the Soviet's sphere of influence throughout the region. In contrast, this paper offers a multidimensional and multivariable contribution, emphasizes on the regionalization of politics and security in the Middle East and the growing role of regional actors and emerging dynamics that inevitably lead to different options, interests and concerns which necessitates the engagement of great powers, especially Russia. According to regionalization of great powers engagement, Russia's Middle East policy and its increasing intervention in regional developments are influenced by political, security and economic dynamics within the Middle East that has increasingly become the driving force behind a variety of opportunities and threats such as terrorism, energy, arms sales, and foreign relations with the regional states. For Russia, this strong presence in the Middle East does not necessarily mean a return to the revisionist and hegemonic policy of Soviet engagement in the cold war era.

Key Words: International System in Transition, Middle East, Great Powers, Regionalization, Russia.

3 . Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modres University, Corresponding Author: vali.golmohammadi@modares.ac.ir
<https://orcid.org/0000-0003-2503-2183>

4 . Ph.D of IR at Islamic Azad University, Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch and senior fellow at CMESS (center of Middle Eastern strategic studies)



۳۶۹

منطقه‌ای شدن مداخله
قدرت‌های بزرگ و
سیاست‌خاورمیانه‌ای
روسیه

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی، خاورمیانه برای مدتی در حاشیه سیاست خارجی روسیه قرار گرفت. گریز از رویارویی مستقیم با هژمونی ایالات متحده در جغرافیای آشوبناک خاورمیانه و همچنین، ضرورت بازسازی توان داخلی برای بازیابی موقعیت بین‌المللی، تا میانه دهه نخست قرن بیست و یکم، رهبران کرملین را در رویارویی معادلات در حال تغییر خاورمیانه محتاط کرده بود. اما امروزه، مسکو به شکل‌های گوناگونی درگیر مناسبات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خاورمیانه شده است؛ به گونه‌ای که افزون‌بر مداخله مستقیم نظامی در بحران سوریه، بین ایران و اسرائیل و سوریه و اردن نیز موازنه‌گری می‌کند؛ موافقت‌نامه‌های انرژی با عربستان سعودی منعقد می‌کند که به گونه‌ای فزاینده، سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) را به حاشیه رانده است؛ در چارچوب سازوکارهای چندگانه، در پی اهرم‌سازی در بغداد و اربیل است؛ با امارات متحده عربی وارد همکاری راهبردی شده که فراتر از خاورمیانه به مرزهای شمال آفریقا نیز کشیده شده است؛ با حمایت از دولت ژنرال خلیفه حفتر، نقش بنیادینی در معادلات داخلی لیبی بازی می‌کند؛ موافقت‌نامه‌های اقتصادی و تسلیحاتی چشمگیری با پادشاهی‌های خلیج فارس، از جمله قطر، امارات متحده عربی، و عربستان سعودی منعقد کرده است؛ و در پی توسعه پایگاه‌های هوایی و دریایی خود در قبرس، مصر، لیبی، سوریه، سودان، و یمن است. روسیه به میانجیگری در مناقشه دیرینه فلسطین-اسرائیل و جنگ داخلی یمن نیز تمایل زیادی دارد (Karasik and Blank, 2018, 3-14). افزون‌بر این، مسکو با نزدیکی به دوستان و دشمنان غرب در منطقه (همچون آنکارا و تهران)، در پی ایجاد سازوکارهایی برای همکاری‌های چندجانبه با محوریت روسیه به منظور شکل‌دهی به ژئوپلیتیک در حال تغییر درگیری‌های منطقه‌ای است.

نقش آفرینی فعال و حضور فزاینده روسیه در معادلات متحول خاورمیانه این پرسش محوری را پیش‌روی پژوهشگران قرار داده است که «چه عواملی موجب بازظهور روسیه در خاورمیانه شده‌اند؟» و «سیاست خاورمیانه‌ای روسیه تحت تأثیر چه متغیرها و پیشران‌هایی است؟» (اساساً روس‌ها در خاورمیانه چه می‌خواهند و چه راهبردی را دنبال می‌کنند؟) در نگاه نخست و بر پایه مفروضه‌های واقع‌گرایی، برخی از ناظران بر این نظرند که با افول نسبی هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل و به‌ویژه خاورمیانه، روسیه به دنبال به‌چالش کشیدن نظم سنتی و به‌دست آوردن سهمی در بازتوزیع قدرت منطقه‌ای است. در چنین چارچوبی، خاورمیانه به‌عنوان منطقه حائل قرن بیست و یکم تصویر پردازی می‌شود که محیط راهبردی آن به گونه‌ای فزاینده، متأثر از رقابت بین قدرت‌های بزرگ است (Trenin, 2018; Lukyanov, 2019).

پژوهش حاضر به‌منظور فهم نظام‌مند سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، ضمن بهره‌برداری از مفروضه‌های کلیدی دیدگاه‌های جریان اصلی، فراتر از ایده‌های مرسوم و به‌تعبیری کلیشه‌ای



این جریان حرکت کرده است. این مقاله، درمقابل دیدگاه‌های غالب مطرح شده، مجموعه پیچیده تری از متغیرها و پیشران‌های کلیدی را برای ارائه تصویر دقیق‌تر و متنوع‌تری از سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. در چنین چارچوبی، پویایی‌های روابط روسیه و غرب اهمیت دارد، اما دیگر، از عاملیت محوری برخوردار نیست. درمقابل، اینکه روسیه در رویارویی با واقعیت‌های متحول منطقه‌ای چه ظرفیت و منافعی را برای خود تعریف کرده است، به اندازه متغیرهای سیستمیک، اهمیت دارد. اینکه روسیه به عنوان یک قدرت نوظهور در ژئوپلیتیک آشوبناک خاورمیانه با چه محدودیت‌های نظامی و اقتصادی‌ای روبه‌رو است و در چارچوب رویکردهای تجدیدنظرطلبانه تا چه میزان برای تغییر وضع موجود و نظم‌سازی در خاورمیانه هزینه می‌کند، نکاتی قابل تأمل به‌شمار می‌آیند.

ایده اصلی پژوهش حاضر، بر منطقه‌ای شدن سیاست و امنیت در خاورمیانه و نقش فزاینده کنشگران، عوامل، و پویایی‌های منطقه‌ای تأکید می‌کند که ناگزیر، گزینه‌ها، منافع، و دغدغه‌های متفاوتی را پیش روی مداخله قدرت‌های بزرگ، به ویژه روسیه، قرار می‌دهند؛ به بیان روشن‌تر، سیاست خاورمیانه‌ای روسیه و مداخله فزاینده آن در معادلات منطقه‌ای، بیش از آنکه متأثر از متغیرهایی همچون پویایی‌های روابط با غرب باشد، تحت تأثیر پویایی‌های سیاسی، امنیتی، و اقتصادی درون خاورمیانه است که پیشران‌های تعیین کننده آن به گونه‌ای فزاینده، منطقه‌ای شده‌اند و فرصت‌ها و تهدیدهای متنوعی را در حوزه‌های گوناگون تروریسم، انرژی، فروش تسلیحات، و روابط خارجی با دولت‌های منطقه پیش روی رهبران عمل‌گرای روسیه گذاشته‌اند.

۱. پیشینه پژوهش

مرور ادبیات پژوهشی مربوط به سیاست خاورمیانه‌ای روسیه نشان می‌دهد که بیشتر منابع کلیدی، ایده‌های اصلی خود را بر پایه عاملیت شرایط سیستمیک و پویایی‌های ساختاری رقابت راهبردی قدرت‌های بزرگ بنا نهاده‌اند. منابع غربی، چنین نگرشی را به گونه‌ای گسترده مطرح کرده‌اند و با در نظر گرفتن مداخله نظامی روسیه در سوریه در سال 2015 به عنوان یک نقطه عطف، بدون توجه به پیچیدگی‌های سیاست خارجی روسیه و محیط در حال تغییر منطقه‌ای، همچنان بر پایه نوعی ذهنیت نظری جنگ سردی از بازایی نقش شوروی در منطقه و عزم روسیه برای به چالش کشیدن ایالات متحده سخن می‌گویند (Cook, 2018; Blank, 2017; Trenin, 2018).

این پژوهش‌ها بر پایه رویکردهایی غرب‌محور، با تأکید بر نقش محوری غرب در نظام تصمیم‌گیری و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه، عاملیت متغیرها و پیشران‌های دیگر را حاشیه‌ای به‌شمار می‌آورند. از این دیدگاه، توسعه فزاینده روابط مسکو با قدرت‌های خاورمیانه‌ای، تا حد زیادی تابع سطح تنش و تشدید اختلافات روسیه با غرب بوده است (Lukyanov, 2019; Kozhanov, 2018). در چارچوب چنین دیدگاه‌هایی، پویایی‌های



روابط روسیه و غرب، از رقابت و مناقشه گرفته تا همکاری‌های مقطعی، همواره عاملیت مهمی در شکل دهی به سیاست خاورمیانه‌ای روسیه داشته است که تا حدی، یادآور ذهنیت تحلیلی رایج در فضای دوقطبی جنگ سرد است. بر پایه چنین منطقی، تصور غالب این است که اگر آمریکا و متحدان اروپایی آن، اقدام به گسترش نفوذ و کنشگری فعال در خاورمیانه کنند یا اگر مسکو به منظور بهبود روابط خود با غرب و برداشته شدن تحریم‌های ضدروسی، نفوذ منطقه‌ای خود را وجه المصلحه قرار دهد، تغییر چشمگیری در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه رخ خواهد داد.

اما واقعیت این است که شناخت روابط بین الملل خاورمیانه و پویایی‌های مداخله قدرت‌های بزرگ در شرایط گذار نظام بین الملل، بدون فهم ساختارهای داخلی و منطقه‌ای که قدرت‌ها (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) درون آن عمل می‌کنند و همچنین، بدون توجه به الگوهای همکاری، رقابت، و منازعات دائمی موجود در این منطقه، غیرقابل فهم است. به تعبیر لوئیس فاوست، روندهای سیاسی خاورمیانه، ملاحظات نظری جهان‌شمول را به چالش می‌طلبد، مانع تعمیم دادن می‌شوند، و در مقابل تبیین، مقاومت می‌کنند (Fawcett, 2019, 284). زنجیره پیش‌بینی ناپذیر رویدادهای خاورمیانه و پویایی‌های ورود و خروج قدرت‌های بزرگ از آغاز این قرن، تأییدی بر این مدعاست.

۲. گذار در نظام بین الملل و منطقه‌ای شدن مداخله در خاورمیانه^۵

نظم جهانی، در حال تغییر است و قدرت‌های نوظهور بین‌المللی با به چالش کشیدن مرزبندی‌های سنتی بین مرکز و پیرامون^۶ به منظور تأثیرگذاری بر پویایی‌های یک جهان پساغربی، در حال بازآرایی ائتلاف‌ها و صف‌بندی‌های بین‌المللی خود هستند. به بیان روشن‌تر، عصر کنونی، عصر گذار است؛ عصری که سلطه غرب را به چالش کشیده و نظم جهانی را در آستانه «لحظه بی‌قطبی»^۷ و «غیرغرب‌بودگی»^۸ قرار داده است. ستون‌های نظمی که با محوریت ارزش‌های غربی به سیادت آمریکا به روندها و دستورکارهای ساختار حکمرانی جهانی پسا جنگ سرد جهت می‌داد، اکنون متزلزل شده است. مجموعه‌ای از روندهای نوظهور همچون بازتوزیع قدرت و ثروت بین‌المللی، تکثر و تنوع قدرت‌ها در سطح جهانی، افول قدرت رابطه‌ای آمریکا در سطح بین‌المللی، نهادسازی‌های جدید و اغلب موازی با نهادهای غربی، برهم خوردن ائتلاف‌ها و موازنه‌های منطقه‌ای، بحران در ارزش‌های نظم بین‌المللی لیبرال و تغییر باورها و ایستارهای جامعه بین‌المللی، دگرگونی در الگوهای توسعه اقتصادی، مرکزیت‌زدایی از ترانس-آتلانتیک و

۵ . The Regionalization of Engagement in the Middle East .

۶ . Core-Periphery .

۷ . Non-Polar Moment .

۸ . Westlessness .

اهمیت یافتن آسیا پاسیفیک در ساختار حکمرانی جهانی، همگی در حال هدایت نظام بین الملل به سوی یک نظم در حال تکوین جهانی هستند (Ikenberry, 2018). هرچند نمی توان تصویر شفافی از نظم در حال ظهور جهانی ارائه داد، اما با اطمینان بیشتری می توان از فرسایش قدرت هژمونیک غرب و افول نقش آمریکا و اتحادیه اروپا در سیاست بین الملل سخن گفت. افول قدرت امپریالیستی آمریکا و خیزش قدرت های بزرگ شرقی، به تعبیر زیبگنیو برژینسکی، مشاور اسبق امنیت ملی ایالات متحده، موجب «بیداری سیاسی جهانی»^۹ قدرت های امپریالیستی پیشین در سیاست بین الملل شده است (Brzezinski, 2016, 2).

یکی از کلیدی ترین روندهای شرایط گذار نظام بین الملل کنونی، منطقه ای شدن پویایی های ساختار حکمرانی جهانی است. در این میان، خاورمیانه به متن اصلی برخوردهای قدرت های بزرگ و قدرت های نوظهور منطقه ای تبدیل شده و در چنین متنی، در حال گذار از یک نظم آمریکایی پساجنگ سرد به یک بی نظمی پساآمریکایی است؛ وضعیتی که نه تنها قدرت های منطقه ای مانند ایران، عربستان سعودی، و ترکیه، بلکه قدرت های بزرگ شرقی همچون روسیه و چین را به نقش آفرینی فعال در سیاست در حال تغییر منطقه ای ترغیب می کند (Valbjorn, 2019, 18). البته نظم ژئوپلیتیکی در خاورمیانه به دلیل چندپارگی عمیق قومی و مذهبی، مرزهای مصنوعی، مداخله قدرت های فرامنطقه ای، و فقدان یک قدرت هژمون منطقه ای - به معنای وستفالیایی آن - وجود ندارد. هرچند در برهه هایی از تاریخ خاورمیانه، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، به دلیل حضور قدرت های بزرگ، شاهد وجود یک نظم شکننده بوده ایم، اما کلیدی ترین رویدادهای جهانی و منطقه ای، به ویژه تحولات پس از انقلاب های عربی، خاورمیانه را به یک منطقه حائل در نظام بین الملل در حال گذار تبدیل کرده است.

در حال حاضر، قدرت های جهانی، به ویژه آمریکا و روسیه، به درجه های گوناگون و متفاوتی در کانون های بحران خاورمیانه حضور دارند، اما نقش آنها، انحصاری نیست. واقعیت ژئوپلیتیکی قابل مشاهده این است که مناطق، باز شده و از زنجیره ها و سایه های سنگین دو ابر قدرت خارج شده اند. این بازشدگی در خاورمیانه نیز قابل مشاهده است. در نتیجه باز شدن فضا و خروج از وابستگی به ساختارهای ژئوپلیتیکی تعریف شده از سوی قدرت های بزرگ، موقعیت قدرت های منطقه ای ارتقا پیدا کرده و برخی از آنها اثرگذاری عمیق تری نسبت به قدرت های فرامنطقه ای دارند. قدرت های بزرگ به دلایل گوناگونی از جمله پویایی های سیاست داخلی، کاهش و افول شاخصه های قدرت، اقتصادی نبودن درگیری در مناطق و عدم سودمندی راهبردی این پدیده و همچنین، عدم لزوم درگیر شدن به دلیل تغییر شرایط بین المللی، در حال بازتعریف نقش خود در مناطق گوناگون جهان هستند. این روند در خاورمیانه موجب افزایش نقش پویایی های درون منطقه ای در شکل دهی به مسیر و آینده تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه شده است که در

آن، قدرت‌های بزرگ به‌تنهایی از توان و ارادهٔ نظم‌سازی در منطقه برخوردار نیستند. افول نسبی نقش غرب در خاورمیانه در مقابل یک روند دیگر قرار گرفته است؛ منطقه‌ای شدن فزایندهٔ همهٔ ابعاد سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خاورمیانه با تکیه بر نقش آفرینی فعال کنشگران منطقه‌ای (همچون ایران، عربستان سعودی، ترکیه، مصر، امارات متحده عربی، قطر، و...) که در برخی موارد، تأثیرگذاری هم‌سنگ یا حتی نفوذ بیشتری از قدرت‌های خارجی دارند. منطقه‌ای شدن پویایی‌های خاورمیانه، دست‌کم دو پیامد مهم برای قدرت‌های خارجی (غربی یا شرقی) داشته است؛ نخست اینکه زمان «توافق‌های بزرگ» از سوی قدرت‌های بزرگ به‌سر آمده است؛ برای مثال، برون‌رفت از بحران سوریه، دیگر در گرو توافق دوجانبهٔ روسیه-آمریکا نیست. دوم اینکه، در غیاب سازوکارهای جامع امنیت منطقه‌ای، هنوز تقاضای فزاینده‌ای از سوی برخی قدرت‌های منطقه‌ای برای وارد کردن 'قدرت‌های خارجی به‌منظور حفظ موازنهٔ قدرت منطقه‌ای وجود دارد. با وجود این، نقش قدرت‌های خارجی بیشتر در چارچوب بازیگران موازنه‌گر، میانجی‌گر، و گاهی، ضامن امنیت رژیم‌های سیاسی دولت‌های اقتدارگرا تعریف می‌شود. چنین تقاضایی به‌همراه افول نسبی جایگاه خاورمیانه‌ای غرب، فرصت‌های ویژه‌ای را برای ورود برخی بازیگران خارجی، که تا پیش‌ازین به‌حاشیه رانده شده بودند، فراهم کرده است (3, 2018, Stepanova-4)؛ به‌عنوان نمونه، زمینه‌های مناسبی برای گسترش روابط روسیه با بازیگران منطقه‌ای و پیشینه‌سازی نفوذ مادی و گفتمانی در ژئوپلیتیک در حال‌تغییر خاورمیانه ایجاد شده است.

۳. پیشینهٔ تاریخی سیاست خاورمیانه‌ای روسیه

خاورمیانه در مجاورت مجموعهٔ امنیت منطقه‌ای روسیه و در نزدیکی مرزهای این کشور واقع شده است (بوزان و ویور، 1388). این منطقه، به‌دلیل اهمیت راهبردی و ژئوپلیتیک، مکانی است که امکان نمایش قدرت و ارتقای جایگاه در نظام بین‌الملل را برای قدرت‌های بزرگ فراهم می‌کند. روسیه برای قرن‌ها در سیاست خارجی در پی جایگاهی شایستهٔ روح بزرگ روسی بوده است؛ بنابراین، منطقهٔ خاورمیانه و روابط با کشورهای بزرگ این منطقه، همواره برای این کشور اهمیت زیادی داشته است. به‌لحاظ تاریخی، روسیه همواره به‌عنوان قدرتی خارجی در خاورمیانه حضور داشته و عدم نقش آفرینی این کشور در منطقه برای بیش از یک دهه پس از فروپاشی شوروی، استثنائی ژئوپلیتیک به‌شمار می‌آید.

حضور و نفوذ در خاورمیانه، یکی از اهداف مهم ژئوپلیتیکی روسیهٔ تزاری بود و این کشور از این مسئله برای کنترل قفقاز، درگیری با امپراتوری عثمانی، رقابت با انگلستان در آسیای میانه، و تثبیت نقش خود به‌عنوان محافظ اقلیت‌های مسیحی، استفاده می‌کرد (Tsygankov, 2008). افزون‌براین، روابط میان روسیه به‌عنوان کشوری با باورهای قدرتمند مسیحی، با کشورهای



مسلمان خاورمیانه، تاریخ طولانی و پرفرازونشینی دارد. در دوران سلطنت تزارها و از زمان کاترین کبیر، امپراتوری روسیه با حمایت از مقامات مسلمانی که مایل به همکاری و تسلیم در مقابل امپراتوری روس بودند، ارتباط ویژه‌ای با جهان اسلام برقرار کرد و حتی در اختلاف‌های بین مسلمانان، از رودخانه ولگا تا آسیای میانه، میانجیگری می‌کرد.

از نیمه دوم قرن نوزدهم، اندیشمندان و نویسندگان روس با گرایش فکری اوراسیاگرایی، فرضیه‌های غرب‌گرایانه و اروپامحورانه را به‌چالش کشیده و شروع به چرخش به‌سوی شرق کرده‌اند. از همان زمان بود که آن‌ها به‌تدریج، ملت‌های شرقی را نه به‌عنوان افرادی وحشی، عقب‌مانده، و بی‌ارزش، بلکه به‌عنوان منبع یادگیری علوم و فنون نوین در نظر گرفتند. پس از شکست تحقیرآمیز روسیه در جنگ کریمه (1856)، اندیشمندانی مانند نیکولای دانیلفسکی و کنستانتین لئونوف در باورهای اروپامحور روس‌ها مبنی بر لزوم ادغام این کشور در اروپا تجدیدنظر کرده و مدعی شدند که هویت روسیه یک گونه فرهنگی تاریخی منحصر به فرد است که نمی‌تواند خود را تنها به‌عنوان بخشی از اروپا در نظر بگیرد (Tsygankov, 2012). سرانجام با پیروزی بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر 1917 و ایجاد حکومت کمونیستی با اندیشه‌های ضدامپریالیستی، روابط شوروی با دنیای غرب رو به تیرگی گذاشت. این موضوع در کنار اندیشه‌های سوسیالیستی و ایده صدور انقلاب، سبب گرایش شوروی به برقراری ارتباط با کشورهای خاورمیانه شد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و در سال‌های جنگ سرد (1947-1991)، شوروی در پی ایجاد مناطق نفوذ در منطقه خاورمیانه بود. این کشور با تأثیرپذیری از فضای دوقطبی، پارادایم جنگ سرد، و حمایت از متحدان خود در منطقه (همچون عراق و سوریه) حوزه نفوذ آمریکا را تضعیف می‌کرد. با فروپاشی شوروی، آغاز ناآرامی‌های داخلی در روسیه، محدودیت‌های اقتصادی و در پی آن، کاهش کمک‌ها و حمایت‌های مالی و تسلیحاتی به متحدان روسیه در خاورمیانه، توجه مسکو به منطقه کم‌رنگ شد (Shumilin, 2016)؛ بنابراین، تا یک دهه پس از فروپاشی شوروی، روسیه بیشتر درگیر مسائل و مشکلات داخلی و اقتصادی خود بود. مشکلات اقتصادی سبب شده بود که این کشور از بسیاری از مواضع منطقه‌ای و بین‌المللی پیشین خود عقب‌نشینی کند. اولویت اصلی کرملین در این دوران، تثبیت اوضاع سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود بود. افزون‌براین، در اندیشه رهبران غرب‌گرای جدید، راهبرد جدید مسکو مبتنی بر اندیشه‌های غرب‌گرایان، مشارکت بیشتر با غرب، و ارتباط کمتر با مناطق غیرغربی، از جمله آسیا و خاورمیانه، بود.

به‌تدریج با رشد فزاینده قیمت انرژی در اواخر دهه 1990 و به‌قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین که گفتمان عمل‌گرایی¹¹ را در عرصه سیاست خارجی در پیش گرفته بود، این کشور توانست



با غلبه نسبی بر مشکلات خود، راهبرد جدیدی را در سیاست خارجی اتخاذ کند. به قدرت رسیدن پوتین در سال ۲۰۰۰ سبب شد که سیاست‌های روسیه در جهتی کاملاً متفاوت با آنچه پیش از این دولت بوریس یلتسین و سایر طرفداران غرب‌گرایی^{۱۱}، دنبال می‌کردند، پیش برود (Trenin, 2009). تحولات بین‌المللی، از جمله گسترش ناتو به شرق، یکجانبه‌گرایی‌های ایالات متحده در زمینه پیمان کاهش سلاح‌های راهبردی، حمله یکجانبه به عراق، دخالت در امور داخلی کشورهایایی که به‌طور سنتی در حوزه نفوذ روسیه قرار دارند (مانند گرجستان و اوکراین)، و نادیده گرفتن نقش و جایگاه روسیه حتی در منطقه خارج نزدیک خود، سبب شد که این کشور در پی نقش‌آفرینی فعال در نظام بین‌الملل و معادلات در حال تغییر مناطق مجاور باشد.

در این دوران، راهبرد کلان روسیه در قالب نظریه «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»^{۱۲} تئوریزه شده بود. بر پایه این راهبرد، همگرایی منافع محور با نظام بین‌الملل و رابطه برابر با همه کشورهای در عین حفظ حاکمیت و استقلال، به مثابه راهکاری منطقی برای بازگرداندن جایگاه روسیه به عنوان قدرتی بزرگ در نظم جدید، مورد تأکید قرار گرفت. در این چارچوب، روس‌ها با توجه به نقش بین‌المللی تعریف شده به عنوان قدرت بزرگ، خود را سزاوار مداخله در امور مناطق پیرامونی روسیه، از جمله خاورمیانه، می‌دانند. به این ترتیب، پوتین در دوران ریاست جمهوری خود تلاش کرد تا به تدریج، روابط روسیه با بسیاری از کشورهای خاورمیانه را گسترش داده و این کشور را به عنوان بازیگری مهم و تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای مطرح کند (Kornilov and Kolobo, 2011). اکنون روس‌ها تلاش می‌کنند با توجه به خلأ قدرت و نفوذ کنونی در خاورمیانه، از شرایط منطقه برای دستیابی به جایگاه مناسب خود در نظام بین‌الملل بهره ببرند. روس‌ها، دیدگاه‌های خاصی درباره مسائل و بحران‌های منطقه خاورمیانه دارند که با رویکرد غربی‌ها تفاوت دارد؛ زیرا، منطق رقابت کنونی با دوران جنگ سرد در خاورمیانه که مربوط به ایدئولوژی و تسلط بر منطقه بود، متفاوت است (Trenin, 2013, 4). تلاش برای حل و فصل بحران‌های موجود در منطقه و همکاری با کشورهای دیگر، نشان‌دهنده عزم جدی کرملین برای تنظیم رویکردی فعال در برابر معادلات متحول خاورمیانه است. به این معنا که دیگر آنچه از درون خاورمیانه برمی‌خیزد، به‌خودی‌خود برای کرملین اهمیت دارد. این مسئله، به‌ویژه در موضوع ایران و سوریه، که پیش از این در اسناد سیاست خارجی روسیه^{۱۴} قرار نداشته‌اند، آشکارا قابل مشاهده است و حاکی از تغییر راهبرد کلان این کشور در منطقه است.

واکنش روسیه به انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱، آزمون مهمی برای ارزیابی قدرت این کشور در

۱۲. Westernizers .

۱۳. Normalized Modern Great Power .

۱۴. Concept of the Foreign Policy of the Russian Federation .

راستای به عهده گرفتن نقش قدرتی بزرگ و تأثیرگذار در خاورمیانه بود. به رغم واکنش دیر هنگام روسیه، کامیابی انقلاب‌های مردمی در شمال آفریقا، سیاستمداران محافظه کار کرملین را به شدت نگران کرد. هنگامی که اعتراض‌های عربی به لیبی رسید، مسکو بر سر دوراهی حفظ قذافی به عنوان متحد روسیه در قدرت و فشار غرب در حمایت بین‌المللی از شورشیان با توجه به نگرانی‌های بشردوستانه قرار گرفت. با وجود تلاش‌های روسیه، سرانجام با تصویب قطعنامه «پرواز ممنوع» شورای امنیت بر فراز لیبی و دخالت نیروهای نظامی ناتو، حکومت قذافی سرنگون شد.

ناکامی دولت انتقالی لیبی در ایجاد یک حکومت امن، دموکراتیک، و ظهور افراط‌گرایی اسلامی در سال‌های پس از مرگ قذافی، روسیه را بیش از پیش نگران می‌کرد. سیاست‌گذاران روس با اشاره به شکست غرب و ناتو در تشکیل دولتی کارآمد در لیبی، یکجانبه‌گرایی آمریکا، و مداخلات بی‌ثبات‌کننده نظامی غرب در کشورهای دیگر را علت اصلی این شرایط می‌دانستند. این مسئله بر تصمیم روسیه به مداخله نظامی در بحران سوریه و جلوگیری از سقوط حکومت اسد تأثیر زیادی داشت و فرصت مناسبی را برای روسیه فراهم کرد تا خود را به عنوان قدرت مؤثر خارجی و بدیلی در مقابل استانداردهای دوگانه غربی مطرح کند. در واقع، مسکو به این نتیجه رسیده بود که همکاری با غرب در تصویب قطعنامه شورای امنیت در پرونده لیبی، این باور را ایجاد کرده است که روسیه، توان مقاومت در برابر فشارهای بین‌المللی را ندارد و به راحتی می‌توان این کشور را از جریان تحولات حذف کرد (Stent, 2016, 111).

مداخله مستقیم نظامی در سوریه که از تاریخ 30 سپتامبر 2015 آغاز شد، شروع فصل جدید و نقطه عطفی در سیاست روسیه در خاورمیانه است. این اقدام، به معنای تغییر کیفی درگیری روس‌ها در منطقه و نشان‌دهنده گذار از سیاست دفاعی و واکنشی به حالت تهاجمی و کنش‌مند بود (Trenin, 2018). افزون‌بر این، اقدام یادشده همراه با انفعال ایالات متحده در روند تحولات سوریه و خلأ قدرت ناشی از آن، نشانه آشکاری از رویارویی و هماهنگی کرملین با واقعیت‌های جدید ژئوپلیتیکی خاورمیانه عربی است. در واقع، سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرای خاورمیانه در نتیجه تحولات انقلاب‌های عربی، تصورات روسیه را درباره نظام بین‌الملل و پویای مناطق مجاور تغییر داد. روسیه با مداخله مستقیم در سوریه نشان داد که حضور این کشور در خاورمیانه، تاکتیکی، محدود، و موقتی نیست، بلکه یکی از هدف‌های راهبرد سیاست خارجی آن، بازگشت به عنوان قدرتی بزرگ و تأثیرگذار به خاورمیانه است. در حال حاضر، روسیه با استفاده از ارتباطات خود با کشورهای خاورمیانه، گزینه‌هایش را برای تحمیل فشار بیشتر بر کشورهای غربی افزایش داده است. با مداخله نظامی در سوریه، خاورمیانه به آزمونی برای بازگشت روسیه به نظام جهانی تبدیل شده است. هدف کلی پوتین در خاورمیانه، تعیین جایگاه و نقش روسیه به عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای عمده در یکی از مناطق ناپایدار و آشوبناک



جهان است.

۴. آنارشی در خاور میانه و اولویت‌های راهبردی روسیه

از نگاه مسکو، خاورمیانه به لحاظ ژئوپلیتیکی به دو منطقه متفاوت تقسیم می‌شود. منطقه نخست، شامل ایران و ترکیه و منطقه دوم، دربرگیرنده دولت‌های عربی و اسرائیل است. ایران و ترکیه، همسایگان فدراسیون روسیه در حوزه دریای خزر و دریای سیاه هستند. این دو همسایه روسیه، به‌عنوان میراث‌داران امپراتوری‌های شکوهمند گذشته، از ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی بالایی برخوردارند که با خواسته‌های منطقه‌ای فزاینده، کنشگری راهبردی آن‌ها را به فراتر از مرزهای ملی‌شان گسترش داده است. درعین حال، این قدرت‌های منطقه‌ای نوظهور از منابع کافی برای گسترش قلمرو نفوذ در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز برخوردارند که به نحوی رقابت ژئوپلیتیکی را به یکی از ویژگی‌های ذاتی روابط مسکو با تهران و آنکارا تبدیل کرده است. ظرفیت‌های کنشگری ایران و ترکیه در جغرافیای «خارج نزدیک» روسیه، زمانی پرمخاطره به نظر می‌رسد که این نکته را در نظر بگیریم که هردو، پیوندهای سنتی مستحکمی با جریان‌های قومی و اسلامی داخل فدراسیون روسیه دارند. در خاورمیانه عربی، هرچند کشورهای عربی و اسرائیل، مرزهای مشترکی با روسیه، حتی در دوره اتحاد جماهیر شوروی، نداشتند و همچنین، فاقد قابلیت‌های لازم برای کسب جایگاه رهبری منطقه‌ای (به گونه‌ای که بر منافع روسیه تأثیرگذار باشد) بودند، اما پویایی‌های قومی و فرقه‌ای این منطقه، به ویژه در مورد خیزش جریان‌های اسلام سیاسی، به گونه‌ای فزاینده بر منافع و امنیت ملی روسیه تأثیرگذارند (Kozhanov, 2018).

براین اساس، سیاست روسیه در مورد هر یک از این مناطق، مبتنی بر پیش فرض‌ها و دغدغه‌های متفاوتی است. از دیدگاه روسیه، ترکیه و ایران دو بازیگر ژئوپلیتیکی مهم در خاورمیانه هستند که چگونگی روابط با آن‌ها در تعیین دستورکارهای خاورمیانه‌ای مسکو اهمیت زیادی دارد. تلاش مسکو همواره بر این اصل مبتنی بوده است که ابتدا ایران و ترکیه را به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای تحول‌ساز شناسایی کند و سپس از ظرفیت‌های آن‌ها برای ایجاد یک نظم بین‌المللی چندقطبی، دست کم در سطح منطقه‌ای، و حفظ ثبات در مناطق پیرامونی خود بهره‌برداری کند. اساساً تجدیدنظرطلبی ایران و ترکیه در شرایط نوین بین‌المللی که به نحوی ارکان نظم بین‌المللی لیبرال را به چالش می‌کشند، بسترهای روانی تصمیم روسیه به توسعه همکاری با این دو همسایه قدرتمند در خاورمیانه را فراهم کرده است. در مقابل، دولت‌های خاورمیانه عربی، به دلیل مسافت جغرافیایی، فقدان کنشگری مستقل منطقه‌ای، و همچنین، اتحاد سنتی آن‌ها با قدرت‌های غربی، برای مسکو اولویت بالایی ندارند. تقریباً هیچ‌یک از اسناد بالادستی سیاست خارجی روسیه، اولویتی برای خاورمیانه عربی قائل نیستند (Lavrov, 2017) و روابط روسیه با قدرت‌های عربی منطقه، در مقایسه با ترکیه و ایران، بیشتر مبتنی بر یک رویکرد ابزاری بوده است و هیچ‌یک از آن‌ها در بلندمدت برای این کشور از ظرفیت همکاری راهبردی برخوردار



نیستند. بر پایه چین نگرشی، روسیه طرح‌های راهبردی مهمی را با ترکیه، به‌ویژه در عرصهٔ ترانزیت انرژی و همچنین، با ایران در حوزهٔ انرژی هسته‌ای دنبال می‌کند؛ درحالی‌که طرح‌های هم‌ترازی با دولت‌های عربی دنبال نمی‌شود و مسکو بیشتر آن‌ها را شرکای بالقوهٔ تجاری، به‌ویژه در حوزهٔ واردات تسلیحات از روسیه، در نظر گرفته است.

در این میان، هرچند خاورمیانه در دههٔ گذشته به منطقهٔ حائل رقابت راهبردی روسیه با آمریکا تبدیل شده است، اما مسکو همواره از دورنمای آنارشی و بی‌ثباتی در ژئوپلیتیک در حال تغییر این منطقه بیمناک بوده است. خروج راهبردی آمریکا از منطقه، هرچند فرصت‌های بی‌سابقه‌ای را برای گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی روسیه به‌منظور شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای ایجاد کرده است، اما روس‌ها، تمایل راهبردی یا به‌تعبیری توان و ارادهٔ کافی برای ایجاد نظم فراگیر در خاورمیانهٔ پس‌آمریکایی ندارند. در ضمن، روسیه از رقابت قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای برای تسخیر جایگاه رهبری منطقه‌ای و استقرار هژمونی آن‌ها نگران است (Kuznetsov and et al., 2018, 21). بخشی از حضور مستقیم روسیه در درگیری‌های منطقه‌ای، همسو با سیاست مسکو برای ایجاد موازنه در منطقه‌گرایی هژمونیک قدرت‌های نوظهور خاورمیانه‌ای است تا از برتری آن‌ها در ترتیبات ژئوپلیتیکی و امنیتی منطقه جلوگیری کند.

در خاورمیانه به‌دلیل چندپارگی عمیق قومی و مذهبی، مرزهای مصنوعی، مداخلهٔ قدرت‌های فرامنطقه‌ای، و فقدان حضور یک قدرت هژمون منطقه‌ای، نظم ژئوپلیتیکی به‌معنای وستفالیایی آن، وجود ندارد. هرچند در برهه‌هایی از تاریخ خاورمیانه، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، به‌دلیل حضور قدرت‌های بزرگ، شاهد وجود یک نظم شکننده بوده‌ایم، اما کلیدی‌ترین رویدادهای جهانی و منطقه‌ای، به‌ویژه دگرگونی‌های پس از انقلاب‌های عربی، خاورمیانه را به یک منطقهٔ حائل در نظام بین‌الملل در حال‌گذار تبدیل کرده است. خاورمیانه به‌عنوان یک منطقهٔ حائل، با طیف گسترده‌ای از جبهه‌ها روبه‌رو شده است؛ از روابط شکنندهٔ دولت و جامعه تا بقای رژیم‌های اقتدارگرا، از ناکارآمدی و ورشکستگی دولت‌های عربی گرفته تا سیالیت ائتلاف‌های منطقه و رخنهٔ قدرت‌های خارجی. ساختار ژئوپلیتیکی جدید خاورمیانه بیشتر شبیه به اتحاد‌های چندگروهی در حال‌تغییر است (Aras and Falk, 2015, 324).

در دورهٔ پس‌انقلاب‌های عربی، خاورمیانه به‌تدریج به‌سوی یک وضعیت چندقطبی قدرت^{۱۵} (ایران، عربستان، ترکیه) و چندقطبی ایدئولوژیک^{۱۶} (نظم انقلابی شیعه، نظم سلفی، نظم اخوانی) حرکت کرده است. اجماعی میان پژوهشگران شکل گرفته است که نظم منطقه‌ای خاورمیانه پس از انقلاب‌های عربی را بر پایهٔ منازعات فرقه‌ای بین دو بلوک شیعه و سنی ترسیم می‌کنند (Hinnebusch, 2015). با وجود این، واقعیت اتحادها و صف‌بندی جدید در خاورمیانه بسیار

۱۵. power multipolarity

۱۶. ideological multipolarity



پیچیده تر از آن است که بتوان آن را در قالب جنگ های فرقه ای ساده سازی کرد. روندها و رویدادهای تأثیرگذار منطقه، حاکی از این است که دست کم سه بازیگر عمده ترکیه، ایران، و عربستان سعودی، به عنوان قدرت های منطقه ای، درگیر رقابت در خاورمیانه و شمال آفریقا هستند. روابط این سه بازیگر از زمان بروز انقلاب های عربی تاکنون، روند نزولی همکاری و جریان سعودی کشمکش را نشان می دهد. این وضعیت، نظم منطقه ای را با تهدید جدی روبه رو کرده است. در چنین شرایطی، تزلزل و سردرگمی در ارکان نظم بین الملل نیز بر وخامت اوضاع افزوده و تأثیرات بی ثبات سازی بر نظم منطقه ای داشته است. خلأ منطقه ای ناشی از تزلزل در نظم بین الملل و سردرگمی قدرت های بزرگ برای بازیابی نظم پیشین یا ایجاد نظم جدید، چشم انداز و سوسه انگیزی را پیش روی بازیگران عمده منطقه قرار داده است تا به عنوان قدرت منطقه ای، سرنوشت مطلق خود و دیگران را در دست بگیرند و که در عمل، در دام هژمون منطقه ای گرفتار شده اند. بازیگرانی که نه از این ظرفیت های لازم برخوردارند تا یک تنه به هژمون منطقه تبدیل شوند و نه در مسیر ایجاد نظم منطقه ای مشارکتی حرکت می کنند.

در حالی که کشورهای منطقه، قادر به بازگرداندن نظم منطقه ای نیستند، نه نظم هژمونیک تک قدرت منطقه ای امکان پذیر است و نه قدرت های منطقه در مسیر نظم مشارکتی هستند؛ قدرت های فرامنطقه ای، از جمله روسیه، نیز ضرورت حیاتی ای برای نظم سازی و پرداخت هزینه های آن احساس نمی کنند. در چنین شرایطی که قدرت های بزرگ، توان و اراده لازم را برای بازیابی نظم بین الملل ندارند و بازیگران منطقه ای نیز فاقد قابلیت نظم سازی هستند، غرب آسیا می تواند بر لبه پرتگاه هرج و مرجی هولناک قرار گیرد؛ وضعیتی که در آن نظم پیشین فرومی پاشد و در عین حال، نظم جدیدی مستقر نمی شود. در نگاهی کلان تر، فارغ از اینکه نظم در حال ظهور خاورمیانه به چه سمتی حرکت می کند و کدام بازیگران یا بلوک بندی ها مسیر ترتیبات ژئوپلیتیکی منطقه را تعیین خواهند کرد، تشدید بی نظمی و بی ثباتی امنیتی از منابع تهدید علیه امنیت ملی و منافع منطقه ای روسیه به شمار می آیند؛ وضعیتی که پیامدهایش، با توجه به نزدیکی جغرافیایی روسیه و پیوند مسائل امنیتی آن با بحران های نوظهور خاورمیانه (از تروریسم گرفته تا بنیادگرایی اسلامی و تداوم درگیری های منطقه ای)، فراتر از مرزهای خاورمیانه، در مناطق همجوار نیز گسترش پیدا می کند.

آشکار است که روسیه، بازی ژئوپلیتیکی خود در خاورمیانه را فراتر از سوریه می بیند و نگرانی های فزاینده ای از دورنمای بی ثباتی و بی نظمی منطقه ای دارد. هرگونه خروجی رقابت قدرت های منطقه ای برای تحمیل هژمونی خود، به ویژه بدون حضور موازنه گرانه قدرت های بزرگ، پیامدهای چشمگیری برای منافع و امنیت ملی روسیه، به ویژه در محیط پیرامونی این کشور، خواهد داشت. اما محدودیت های لجستیکی و مالی پرشمار روسیه برای مداخله گسترده نظامی و سیاسی در خاورمیانه، این کشور را بیش از پیش به سوی گزینه موازنه سازی

سوق می دهد. روسیه، بیشتر در پی اهرم‌هایی است که از طریق موازنه‌گری بتواند دست کم وضع ژئوپلیتیکی فعلی خاورمیانه را حفظ و درضمن، از ایجاد اتحاد‌های رقیب با محوریت آمریکا جلوگیری می کند. مهم‌ترین چالش روسیه این است که تقریباً با هیچ قدرتی در خاورمیانه اتحاد عمیق راهبردی ندارد، بلکه ائتلاف‌هایی دارد که متناسب با تحولات محیطی از آن‌ها به‌عنوان اهرم‌هایی برای مدیریت دورنمای نظم منطقه‌ای استفاده می کند. با اینکه پویایی‌های ژئوپلیتیکی نظم منطقه‌ای خاورمیانه به‌شدت از عوامل و پیشران‌های درون منطقه‌ای تأثیر می پذیرد، اما به‌نظر برخی از ناظران، درنهایت، نوع همکاری یا برخورد روسیه و آمریکا در نحوه تکامل نظم خاورمیانه‌ای، تعیین کننده است (Sariolghalam, 2017, 120). اما این اجماع نیز وجود دارد که حضور ژئوپلیتیکی روسیه، سبب پیچیده‌تر شدن محیط راهبردی خاورمیانه و طولانی شدن زمان برون‌رفت از بی‌ثباتی فراگیر منطقه‌ای شده است. در شرایط کنونی، روسیه خواهان حفظ قطب‌بندی در خاورمیانه به‌منظور جلوگیری از برتری هژمونیک یک قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی شدن درگیری‌های این منطقه، به‌منظور اهرم‌سازی از آن‌ها در تعاملات خود با قدرت‌های غربی است.

۵. مدیریت مناقشات خاورمیانه؛ نقش در حال گسترش روسیه

روسیه، به‌ویژه پس از سال 2015، در بسیاری از درگیری‌های جاری خاورمیانه و شمال آفریقا نقش فزاینده‌ای برای خود تعریف کرده است. در واقع، مداخله نظامی روسیه در بحران سوریه، به‌عنوان نخستین حضور نظامی خارج از قلمرو شوروی، نشان‌دهنده تصمیم راهبردی روس‌ها برای حضور پررنگ در معادلات در حال تغییر درگیری‌های خاورمیانه بود (Stepanova, 2018, 8). روسیه اکنون یکی از مهم‌ترین کنشگران برای مدیریت مناقشات سوریه، لیبی، و حتی مسئله اسرائیل-فلسطین به‌شمار می آید. این کشور با چنین سطحی از نقش آفرینی فعال، در پی ایجاد و بازیابی ظرفیت‌های دیپلماتیک خود از طریق مداخله نظامی برای حل و فصل درگیری‌های فراگیر منطقه‌ای است تا مسکو را در محوریت گفت‌وگوهای برون‌رفت از بحران، به‌ویژه در مقیاس بین‌المللی، قرار دهد. از آنجا که روسیه، فاقد ظرفیت‌های مادی و گفتمانی لازم برای شکل‌دهی به ترتیبات امنیت و نظم منطقه‌ای است، به‌عهد گرفتن مدیریت مناقشات منطقه‌ای، بسترهای گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی و تأمین منافع ملی این کشور را فراهم می کند.

مداخله مستقیم نظامی روسیه در سوریه، به‌منظور حفظ دولت بشار اسد در پاییز 2015، یک نقطه عطف انحرافی از سیاست سنتی روسیه (سیاست مبتنی بر عدم تمایل به درگیری گسترده در معادلات خاورمیانه) به‌شمار می آید. این تصمیم از نگاهی دیگر، ریشه در دغدغه پوتین برای ایجاد موازنه بین پیشران‌های داخلی و خارجی اهداف و منافع کلان سیاست خارجی روسیه دارد. هرچند فرایند سیاست‌گذاری خارجی دولت محور روسیه، در بسیاری از موارد، به‌گونه‌ای مستقل از هیجانات عمومی جامعه پیگیری می شود و به‌رغم اینکه حتی مهم‌ترین





رویدادها و بحران‌های محیط همسایگی روسیه همچون بحران قره‌باغ یا اکرین، به موضوع بحث و مناظره بین دولت و جامعه تبدیل نمی‌شود، اما بحران سوریه و دغدغه کرملین برای حفظ رژیم سیاسی بشار اسد، به گونه‌ای گسترده در جامعه و سیاست روسیه درونی‌سازی^{۱۷} شده است. برخی از نظریه‌پردازان، بین آینده دولت بشار اسد و سبک سیاسی اقتدارگرایانه پوتین در روسیه ارتباط مستقیمی برقرار می‌کنند تا نشان دهند که چگونه تلاش مسکو برای تأمین بقای دولت اقتدارگرای سوریه با سبک حکومت‌داری اقتدارگرایانه روسیه مرتبط است (Kofman and Rojansky, 2018, 7)؛ هدفی که آگاهانه با عمومی کردن سرنوشت بحران سوریه در سپهر سیاست داخلی روسیه دنبال می‌شود.

در مورد پیشران‌های خارجی نیز، روسیه با مداخله مستقیم نظامی در سوریه، دو هدف عمده را دنبال می‌کند که نتایج آن، فراتر از معادلات ژئوپلیتیکی خاورمیانه است. نخست، مسکو با تجربه سوریه نشان داد که مخالف سرسخت هرگونه «تغییر رژیم» از طریق زور و اجبار، به‌ویژه مداخله نظامی غرب، است. دوم، روسیه با درگیری گسترده در بحران‌های منطقه‌ای، به‌ویژه در سوریه، در پی تولید کارت بازی و اهرم‌های چانه‌زنی در مقابل ایالات متحده است تا واکنشگن را مجبور به گفت‌وگو درباره مسائل امنیتی مشترکی همچون مبارزه با تروریسم (به‌ویژه پس از تشدید تنش با غرب در بحران ۲۰۱۴ اکرین) کند. تقریباً سه سال پس از مداخله نظامی روسیه در بحران سوریه، این دو هدف کلان از طریق برهم خوردن موازنه نظامی و عملیاتی در سرزمین‌های مورد مناقشه سوریه به نفع دولت دمشق و همچنین، ابتکار عمل دیپلماتیک روس‌ها برای ایجاد آتش‌بس و مناطق عاری از تنش از طریق گفت‌وگوهای صلح در سطح منطقه‌ای، برای کرملین محقق شد. دستاوردهای راهبردی روسیه در تغییر زمین بازی بحران سوریه به نفع دولت بشار اسد، نقش مهمی در شروع دوباره گفت‌وگوهای سیاسی بین روسیه و دولت اوباما در سال ۲۰۱۶ داشت؛ هرچند دو کشور همچنان اختلاف‌های سازش‌ناپذیری در مسئله اکرین داشتند. این گفت‌وگوها، با به قدرت رسیدن دولت ترامپ، به حوزه‌های دیگر همکاری همچون مبارزه با تروریسم داعش و سرنوشت کردهای سوریه نیز گسترش یافت که نقطه اوج آن، نتایج نشست هلسینکی در ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸ بین پوتین و ترامپ بود (Pompeo, 2018).

با وجود این، در سال ۲۰۱۸، همچنان مجموعه‌ای از نگرانی‌های راهبردی برای مسکو (از تداوم حمایت‌های هوایی از ارتش سوریه برای مقابله با جریان‌های جهادی گرفته تا تأمین امنیت مناطق تحت کنترل دولت مرکزی و مقابله با مداخله گسترده نظامی غرب) وجود داشت که به نحوی نیازمند ابتکارات غیرنظامی بود. در این راستا، نگرش راهبردی کرملین بر این واقعیت استوار بود که ماهیت و پیچیدگی بحران سوریه، محلی و منطقه‌ای است و برای برون‌رفت از بحران و برطرف کردن نگرانی‌های میدانی خود باید در پی راه‌حل‌های منطقه‌ای باشد؛ از این رو،

فرا تر از منازعه قدرت روسیه با قدرت های غربی، رهبران کرملین به جای ابتکار عمل های غربی، به سوی رویکردهای منطقه محور گرایش یافتند که در «فرایند صلح و آتش بس آستانه^{۱۸}» متبلور شد؛ روند دیپلماتیکی که در راستای گفت وگوهای صلح ژنو (مورد حمایت سازمان ملل) و با مشارکت قدرت های منطقه ای درگیر در بحران (ایران و ترکیه) و همچنین، نمایندگان محلی مخالفان سوری، پیگیری می شد. روسیه در چارچوب چنین رویکردی و با وارد کردن قدرت های محلی، به تدریج به سوی کاهش نیروهای نظامی و گسترش همکاری های منطقه ای حرکت کرد.

به عنوان بخشی از راهبرد منطقه ای کردن مدیریت بحران سوریه، مسکو ناگزیر به توسعه گفت وگوها و همکاری با بازیگران مختلف درگیر در مناقشه سوریه، از جمله ترکیه، ایران، مصر، اردن، اسرائیل، عراق، عربستان سعودی، و قطر، مبادرت کرد. این کنشگران مهم در سه طیف گوناگون گروه بندی می شوند: گروه نخست، شامل روسیه، ایران، و ترکیه به عنوان کشورهای ضامن صلح و آتش بس در فرایند آستانه هستند که در قامت بازیگران خارجی کلیدی در بحران و با همراه کردن برخی از گروه های معارض غیرجهدی، سعی در ایجاد و حفظ مناطق عاری از تنش، به ویژه در سرزمین های مورد مناقشه در بحران سوریه داشته اند تا سطحی از موازنه میدانی و سیاسی را به نفع خود شکل دهند؛ بدون اینکه با یکدیگر برخورد نظامی داشته باشند. گروه دوم، شامل مصر و اردن می شود که با همکاری روسیه، چارچوبی را برای ایجاد منطقه عاری از تنش در حمص و قوه شرقی مشخص کرده اند. بعدها آمریکا و اسرائیل نیز به این ابتکارات پیوستند، اما چون گفت وگوهایشان با واقعیت های میدانی همخوانی نداشت، خیلی کارآمد نبود. در این میان، اردن، آمریکا، و مصر به عنوان اعضای ناظر نشست آستانه مطرح شدند. هرچند عراق، نقش زیادی در ابتکارات و گفت وگوهای صلح نداشت، اما به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه در مجاورت با مناطق زیر سلطه جهادی ها، در سیاست های ضد تروریسم روسیه و حتی ائتلاف آمریکا، از اهمیت فراوانی برخوردار بود. مسکو در چارچوب گفت وگوهای صلح ژنو، حتی با کشورهایی همچون قطر، عربستان سعودی، و امارات متحده عربی که در نقطه مقابل جبهه روسیه قرار داشتند نیز روابط دیپلماتیک پیوسته ای داشت تا دست کم مانع حمایت مالی و لجستیکی آن ها از جریان های تکفیری داخل سوریه شود.

منطقه ای کردن مدیریت مناقشه سوریه به روسیه اجازه می داد که مانع فرسایشی شدن جنگ داخلی شود و در نتیجه، با همکاری میدانی ایران، تسلط سرزمینی دولت بشار اسد را توسعه دهد. با وجود این، قالب های چند جانبه گرایانه و منطقه محور نشست آستانه، به معنای حل و فصل ریشه ای بحران سوریه و پایان اختلافات طرف های داخلی و خارجی درگیر در جنگ داخلی ده ساله این کشور نبود. در مقابل، ابتکاراتی از جنس نشست آستانه، با محوریت روسیه، این پیام



را به مخاطبان محلی و قدرت‌های درگیر در بحران سوریه می‌فرستاد که مسکو افزون‌بر گزینه نظامی به ظرفیت‌های دیپلماتیک و اهرم گفت‌وگو در نقش آفرینی خود برای مدیریت مناقشات خاورمیانه، اولویت می‌بخشد. اکنون که روسیه به بسیاری از اهداف میدانی و سیاسی خود در سوریه دست پیدا کرده است، به تداوم گفت‌وگوهای صلح ژنو بیش از نشست آستانه توجه دارد تا با وارد شدن همه بازیگران دولتی و غیردولتی، آتش‌بسی پایدار در مناطق مورد مناقشه سوریه ایجاد شود. افزون‌براین، چرخش یادشده، قلمرو نفوذ میدانی و سیاسی روسیه را در سطح بین‌المللی رسمیت می‌بخشد.

افزون‌بر بحران سوریه، مسکو در مدیریت مناقشات دیگر منطقه، از جمله لیبی، نیز نقش آفرینی فعالی دارد. لیبی از فردای سقوط معمر قذافی در سال ۲۰۱۱، جولانگاه برخوردهای میدانی و سیاسی کنشگران محلی، منطقه‌ای، و فرامنطقه‌ای بوده است. در این منازعه پیچیده و فرسایشی، دولت وفاق ملی به‌رهبری فائز السراج و با حمایت همه‌جانبه قدرت‌هایی همچون ترکیه و قطر، در مقابل جبهه شرقی جنگ لیبی به‌رهبری ژنرال خلیفه حفتر مورد حمایت ارتش ملی و برخی از بازیگران بین‌المللی همچون مصر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، فرانسه، و روسیه قرار گرفته است. نکته مهم درباره صف‌بندی‌های بازیگران خارجی بحران لیبی، رویکرد پاندولی و رفتار دوگانه روسیه در تعامل یا تقابل با طرفین داخلی جنگ لیبی است. هرچند روسیه یکی از طرفداران اصلی ژنرال حفتر به‌شمار می‌آید، اما در بزنگاه‌ها، منافع و ترجیحات میدانی دولت وفاق ملی در طرابلس و مصراته را نیز در نظر داشته است تا در راستای تعامل با بازیگران محلی منازعه، سطحی از موازنه عملیاتی و سیاسی را حفظ کند. البته کرملین بارها اعلام کرده است که دیپلماسی مسکو با هدف مدیریت مناقشه لیبی از طریق گفت‌وگو، در پی حفظ مسیرهای ارتباطی با طرف‌های درگیر لیبیایی است (Meyer and et al., 2018).

درواقع، مسکو منافع متنوعی را در بحران لیبی دنبال می‌کند و به‌تعبیر پژوهشگران روس، حضور روسیه در شرق مدیترانه و شمال آفریقا، نشان‌دهنده بازیابی اعتبار بین‌المللی این کشور است. مسائلی همچون تروریسم، گسترش جریان‌های تکفیری، و دغدغه‌های ناظر بر سیاست انرژی در نزدیکی قاره اروپا، به‌همراه انگیزه‌های اقتصادی توافق ۱۰ میلیارد دلاری برای بازسازی لیبی، و سرمایه‌گذاری شرکت روس نفت در بخش نفت و گاز لیبی، از اهداف و منافع کلیدی روسیه در بحران لیبی است. از دیدگاهی راهبردی‌تر، این سطح از حضور روسیه در مناقشه لیبی، اهرم‌های چانه‌زنی مسکو در مقابل ناتو و قدرت‌های غربی، به‌ویژه برای شکل‌دهی به معادلات در حال تغییر ژئوپلیتیک خاورمیانه و شمال آفریقا، را نیز تقویت کرده است (Megerisi and Toaldo, 2016). در مقایسه با بحران سوریه، مهم‌ترین چالش‌های مداخله روسیه در بحران لیبی، ناظر بر قدرت‌گیری شبه‌نظامیان کنترل‌ناپذیر، نبود مرزهای مشخص میان نیروهای درگیر محلی، و حضور گسترده بسیاری از گروه‌های جهادی منطقه در این منازعه فراگیر است که

در برخی موارد، هیچ قدرت خارجی ای، کنترلی بر رفتار خشونت آمیز آنها ندارد. غربی ها نیز مداخله گرایی روسیه را بخشی از مشکل، و راهبرد بزرگ مسکو در لیبی را مشابه تجربه سوریه به شمار می آورند که در آن روس ها بشار اسد جدیدی به نام ژنرال حفتر را به قدرت رسانده اند (Ibrahim, 2016). با وجود این، روسیه بیش از هر بازیگری خود را شایسته مداخله و مدیریت مناقشه آشوبناک لیبی می داند.

اقدامات دیپلماتیک روسیه در لیبی، ترکیبی از رفتارهای فرصت طلبانه در ژئوپلیتیک در حال تغییر منطقه ای و نگرانی های امنیتی است. روسیه پس از مداخله نظامی ناتو برای تغییر رژیم سیاسی قذافی (2011) و شدت گیری برخوردهای محلی در لیبی، به تدریج از ابتکارات دیپلماتیک شورای امنیت سازمان ملل متحد برای دوران انتقالی لیبی فاصله گرفت. مسکو بر این نظر بود که چنین ابتکاراتی، نتیجه ای جز هموار کردن مداخله گرایی بی حد و حصر قدرت های غربی در لیبی ندارد. روسیه با برجسته کردن نگرانی های امنیتی خود از چندپاره شدن دولت لیبی و اشاعه تروریسم، خود را مصمم ترین بازیگر بین المللی و منطقه ای در مبارزه با تروریسم معرفی کرد. هر چند در سطحی محدود، تروریسم در لیبی برای امنیت ملی روسیه مسئله بود، اما به نظر پژوهشگران روس، گروه های جهادی لیبی، تهدید مستقیمی برای روسیه به شمار نمی آمدند و میزان انتقال گروه های داعشی به یمن به مراتب بیشتر از لیبی بوده است (Stepanova, 2018, 15). افزون بر این، تعاملات دیپلماتیک روسیه با طرفین خارجی درگیر در بحران لیبی، از جمله مصر و امارات متحده عربی، اختلافات مسکو با آنها را در معادلات سوریه موازنه سازی می کرد.

همچنین، روسیه با توافق های اقتصادی و نظامی برای استقرار نیروی دریایی خود در سواحل مدیترانه ای لیبی با ژنرال خلیفه حفتر، به نحوی دولت او را به عنوان یک بازیگر رسمی به لحاظ بین المللی به رسمیت شناخت. در چنین بستری، مسکو به راحتی می توانست نقش «میانجی^{۱۹}» را بین بازیگران محلی بحران لیبی بازی کند. این کشور با ایجاد «گروه تماس لیبی^{۲۰}» به منظور گردهمایی همه طرف های درگیر در فرایند صلح در سال 2015، تلاش پیوسته ای را برای تسهیل گفت وگوهای درون لیبیایی انجام داده است (Kozhanov, 2018). مسکو با دعوت از ژنرال حفتر و فائز السراج به کاخ کرملین، مسیرهایی را برای گفت وگوی دولت وفاق ملی^{۲۱} و ارتش ملی لیبی^{۲۲} و همچنین، شورشیان میسراتا ایجاد کرد و در عین حال، به طور رسمی از چارچوب دیپلماتیک سازمان ملل برای برون رفت از بحران لیبی نیز حمایت می کند.

۱۹. Mediator

۲۰. Libyan Contact Group

۲۱. tripoli-based GNA

۲۲. Haftar's LNA



در میان مناقشات خاورمیانه‌ای، موضع روسیه در مورد مناقشه یمن، هرچند به ظاهر بی طرفانه بوده است، اما در واقع با انتقاد از مداخله نظامی ائتلاف سعودی در جنگ داخلی یمن، سعی در موازنه‌گری فعال در این بحران داشته است. روسیه در اوت ۲۰۱۵ با تشکیل جلسه ویژه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، خواهان دسترسی یمنی‌ها به کمک‌های بشردوستانه و همچنین، توقف حملات هوایی ائتلاف سعودی به حوثی‌های یمن شد. تأکید این کشور بر دستورکارهای بشردوستانه در چارچوب قواعد نهادهای بین‌المللی در یمن، بسیار قوی‌تر از بحران‌های دیگر منطقه‌ای، از جمله سوریه، بوده است. در این راستا، مسکو در فرصت‌های بین‌المللی گوناگون، همواره از استانداردهای دوگانه غرب و متحدان منطقه‌ای آن در تداوم جنگ داخلی یمن انتقاد کرده است. در عین حال، روسیه به قطعنامه آوریل ۲۰۱۵ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر ممنوعیت صادرات سلاح برای حوثی‌های یمن رأی داد. با آغاز جنگ داخلی یمن، هرچند روسیه به درخواست‌های عربستان سعودی و منصور هادی، رئیس‌جمهور خودخوانده یمن، برای حمایت از جبهه میدانی و سیاسی آن‌ها اعتنایی نداشت، اما پس از تسلط میدانی حوثی‌ها بر صنعا، پایتخت یمن، در دسامبر ۲۰۱۷، با برقراری تماس‌های دیپلماتیک با طرف‌های درگیر، به سوی «موازنه‌گری^{۳۳}» در مناقشه یمن متمایل شده است. در سطحی کلان‌تر، روسیه در فوریه ۲۰۱۸، قطعنامه مورد حمایت قدرت‌های غربی و ائتلاف سعودی در محکومیت ایران به دلیل شکستن قانون منع ارسال سلاح برای حوثی‌های یمن را وتو کرد، اما خواهان تداوم تحریم تسلیحاتی حوثی‌ها برای یک سال دیگر شد. اولویت راهبردی روسیه در زمین بازی ژئوپلیتیکی، حفظ موازنه میدانی میان طرف‌های درگیر محلی و جلوگیری از برتری بازیگران منطقه‌ای در دورنمای سیاسی این بحران است. در ضمن، مسکو تلاش می‌کند تا آسیبی به روابطش با ریاض و تهران وارد نشود (Stepanova, 2018, 14).

مسئله اسرائیل فلسطین مناقشه دیگری است که روسیه در پی نقش آفرینی فعال در مدیریت آن است. پس از تصمیم دولت ترامپ برای شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل در دسامبر ۲۰۱۷، هرچند بحران دیرینه سرزمین‌های اشغالی با بن‌بست‌ها و پیچیدگی سیاسی پرشماری برای مسکو روبه‌رو شد، اما موضع روسیه در حفظ روابط نزدیک با طرفین درگیر، زمینه‌های حضور فعال روسیه برای مدیریت مناقشه را فراهم کرده است. مسکو تلاش می‌کند تا با دعوت رهبران اسرائیل و فلسطینی‌ها به کرملین، از تشدید برخوردهای نظامی جلوگیری کند و مسیرهای مذاکره و گفت‌وگو را همچنان باز نگه دارد. چارچوب پیشنهادی مسکو مبتنی بر دعوت از طرفین مناقشه برای گفت‌وگوهای مستقیم بدون هیچ گونه پیش شرطی بوده است. در سال‌های گذشته، روسیه در قالبی متفاوت در پی وارد کردن کشورها و نهادهای عربی دیگر، همچون اتحادیه عرب، به فرایند مذاکرات صلح بوده است. در واقع، مسکو این مناقشه را فراتر

از یک بحران دوسویه و یک معادله منطقه‌ای به‌شمار می‌آورد که نیازمند چارچوب‌های سیاسی چندجانبه است (Kuznetsov, 2017, 26).

در دهه گذشته، عراق نیز به بخشی از سیاست موازنه گرایانه روسیه در ژئوپلیتیک درحال‌تغییر خاورمیانه تبدیل شده است. روسیه در درگیری‌های داخلی عراق نیز مانند مناقشات منطقه‌ای دیگر، در پی حفظ روابط نزدیک با گروه‌های مختلف شیعه، سنی، و کرد است. درحالی‌که از تمامیت ارضی عراق حمایت می‌کند، بر رعایت حقوق اقلیت‌های قومی کردها در شمال عراق از طریق گفت‌وگو با دولت مرکزی نیز تأکید دارد. در سطحی راهبردی، روسیه با تمرکز فراوان بر گسترش همکاری‌های اقتصادی دوجانبه با بغداد و اربیل، در پی حفظ موازنه بین ایالات متحده و ایران در عراق است. صادرات تسلیحات روسی به عراق و همکاری با بغداد و اربیل در مبارزه با بازمانده‌های گروه‌های تکفیری در مرزهای عراق و سوریه یکی دیگر از اولویت‌های مسکو در این کشور است.

در مجموع، نقش درحال‌تکوینی از روسیه در درگیری‌های خاورمیانه و شمال آفریقا درحال ظهور است که با اهدافی چندگانه و ابزارهای گوناگون نظامی و دیپلماتیک، در پی ارائه تصویری معتبر از خود به‌عنوان میانجی و تسهیل‌گر برون‌رفت از درگیری‌های منطقه‌ای است. آشکار است که روسیه، فراتر از هدف کلان موازنه‌گری در برابر غرب، به‌گونه‌ای هوشمندانه در پی تطبیق و تنظیم نقش آفرینی فعال خود با واقعیتی به‌نام منطقه‌ای شدن سیاست و امنیت در خاورمیانه است که از طریق موازنه‌سازی بین طرف‌های مناقشه و قدرت‌های نقش‌آفرین در بحران‌های گوناگون منطقه‌ای پیگیری می‌شود. به‌نظر می‌رسد، روس‌ها مصمم به موازنه‌سازی در مدیریت مناقشات هستند، اما درعمل، امکان‌پذیری و کارآمدی این هدف در ژئوپلیتیک آشوبناک خاورمیانه، با محدودیت‌های ساختاری و مادی پرشماری نیز مواجه است.

۶. پویای منطقه‌محور و منافع چندوجهی روسیه

اولویت‌های راهبردی روسیه برای نقش آفرینی فعال در معادلات درحال‌تغییر خاورمیانه و شمال آفریقا، ترکیبی از منافع و نگرانی‌های امنیتی، اقتصادی، و سیاسی است که ماهیت و نتایج آن فراتر از مناسبات سنتی رقابت راهبردی با قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، است. به‌این‌معنا که پویای و مسائل نوظهور خاورمیانه، دورنمایی از فرصت‌ها و چالش‌های راهبردی را پیش‌روی مسکو قرار داده که به‌خودی‌خود سبب اهمیت یافتن پویای‌های امنیتی و اقتصادی این منطقه برای روس‌ها شده است. از نزدیک کردن رهبران اقتدارگرای جهان عرب و مسئله تروریسم گرفته تا تلاش برای گسترش بازارهای صادراتی، به‌ویژه در حوزه فروش تسلیحات، و همچنین، دراختیار گرفتن ابتکارات معادلات انرژی منطقه، روس‌ها منافع متنوعی را برای خود تعریف کرده‌اند که دستیابی به آن‌ها، نیازمند توجه به پویای‌های خاورمیانه، مستقل از سطح تنش یا تعامل با ایالات متحده آمریکا، است. بسیاری از این دغدغه‌های امنیتی، سیاسی، و



اقتصادی خاورمیانه برای روس‌ها، منطقه‌ای شده‌اند و دیگر زیر سیطره محدودیت‌ها یا شرایط نظام بین‌الملل پساغربی نیستند. مهم‌ترین منافع و اولویت‌های منطقه‌ای شده حضور روسیه در خاورمیانه به شرح زیر است:

• حضور فعال روسیه در خاورمیانه، ارتباط نزدیکی با تهدید تروریسم اسلامی در خاک روسیه دارد. ترکیب تهدیدهای داخلی و خارجی، بخشی از رویکرد سیاست امنیت ملی و خارجی روسیه در عصر پوتین است و بر پایه اسناد بالادستی، مرز بین تهدیدهای داخلی و خارجی امنیت ملی در حال رنگ باختن است. در نتیجه، خاورمیانه از کانون‌های مهم ناامنی به شمار می‌آید. مسکو بارها اعلام کرده است که دلیل اصلی مداخله‌اش در سوریه، جلوگیری از بازگشت تروریست‌های حاضر در سوریه به روسیه و تبدیل این کشور به یک عراق جدید است. این ادعا، آشکارا مرز باریک بین امنیت داخلی و خارجی روسیه را نشان می‌دهد. از نگاه مسکو، رویدادهایی از جنس انقلاب‌های عربی با مداخله‌گرایی قدرت‌های غربی بخشی از تلاش غرب برای ایجاد تهدیدهای محیطی علیه امنیت ملی روسیه است؛

• فراتر از اهداف سخت مداخله‌گرایی روسیه، برخی دغدغه‌های داخلی نیز سیاست خاورمیانه‌ای مسکو را هدایت می‌کنند؛ نگرانی‌هایی که روسیه را ناگزیر به حضور بلندمدت و نظام‌مند در منطقه می‌کند. تلاش روسیه به رهبری پوتین بر این پایه استوار بوده است که مسکو به دلیل جمعیت زیاد و روبه‌رشد مسلمان، یک کشور اسلامی است. تقریباً همه افرادی که مسائل جمعیت‌شناختی را مطالعه کرده‌اند، بر این نظرند که افزایش کلی جمعیت مسلمانان فدراسیون روسیه، دولت را وادار می‌کند که منافع مسلمانان را در داخل و خارج از کشور جدی گرفته و همچنین، حضور خود را در خاورمیانه تقویت کند. هدف مسکو، جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی‌های افراطی، سلفی، و تروریستی به روسیه است؛ از این رو، هرچه نفوذ دموگرافیک مسلمانان و خطر تروریسم بنیادگرایانه اسلامی در امنیت ملی روسیه بیشتر شود، روسیه گزینه‌ای جز درپیش گرفتن یک رویکرد فعال و کنش‌گرانه در خاورمیانه نخواهد داشت (Al-Makahleh, 2017).

• در دهه گذشته، خاورمیانه و شمال آفریقا، به یکی از مناطق کانونی دیپلماسی انرژی روسیه تبدیل شده است. اهداف و سیاست‌های انرژی روسیه در نقش آفرینی فعال در منطقه عبارتند از: یافتن بازارهای جدید برای نفت و گاز روسیه؛ جذب سرمایه‌گذاری اقتصادی جایگزین به دلیل تحریم‌های کشورهای غربی؛ همکاری با سایر صادرکنندگان انرژی برای تثبیت قیمت‌های بین‌المللی نفت؛ تضعیف تلاش‌های اروپا برای تنوع بخشیدن به منابع گاز طبیعی خود؛ افزایش ظرفیت‌های روسیه به منظور صادرات نفت و گاز بیشتر به آسیا.

درواقع، فضای مساعد ژئوپلیتیکی همراه با سقوط شدید قیمت نفت، تلاش‌های کرملین را برای ایجاد روابط دوجانبه مبتنی بر انرژی با قدرت‌های منطقه‌ای، نتیجه‌بخش‌تر کرده است. تا سال

۲۰۲۵، خاورمیانه، روسیه، و استرالیا، بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز خواهند بود؛ سهم خاورمیانه، «سازمان کشورهای صادرکننده نفت»^{۲۴}، روسیه، و ایالات متحده در تأمین سوخت‌های مایع در سطح جهانی، از ۵۶ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۶۰ درصد در سال ۲۰۲۵ افزایش می‌یابد. همچنین، خاورمیانه همراه با چین و ایالات متحده، سهم چشمگیری در رشد تقاضا برای گاز طبیعی خواهند داشت. این منطقه به چندین دلیل برای دیپلماسی انرژی روسیه بسیار مهم است؛ کشورهای منطقه بیش از نیمی از ذخایر نفت و گاز جهان را در اختیار دارند؛ این کشورها بر سر مسیرهای دریایی راهبردی قرار گرفته‌اند که این مسیرها می‌توانند نفت و گاز آن‌ها را جابه‌جا کنند؛ کشورهای منطقه خاورمیانه به یکی از بزرگ‌ترین بازارهای انرژی جهان، یعنی اروپا نزدیک هستند؛ دو مورد از بزرگ‌ترین رقبای روسیه، عربستان سعودی در حوزه نفت و قطر در حوزه گاز طبیعی، در این منطقه واقع شده‌اند؛ این منطقه، بزرگ‌ترین رقیب روسیه برای بازار پرسود آسیا، به‌ویژه چین و هند، است (Mammadov, 2018). در یک ارزیابی کلی، روسیه این منطقه را اصلی‌ترین رقیب خود در بازارهای انرژی می‌داند. این دو به‌لحاظ نزدیکی جغرافیایی به قاره اروپا با هم همسانی‌هایی دارند و هر دو به مسیرهای دریایی مورد استفاده برای انتقال نفت و گاز به بازار پرسود آسیا دسترسی دارند. روسیه برای تأمین نفت اروپا و چین با عربستان سعودی رقابت می‌کند؛ در حالی که قطر و الجزایر، اصلی‌ترین رقبای منطقه‌ای این کشور در تأمین گاز اروپا به‌شمار می‌آیند. روس‌ها بر این نظرند که به‌دست آوردن جایگاهی تأثیرگذار در معادلات تأمین انرژی اروپا از طریق منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تضعیف نفوذ ژئوپلیتیکی مسکو در این قاره را دشوارتر خواهد کرد و انحصار سنتی روسیه در معادلات انرژی اروپا را همچنان حفظ می‌کند. این تاکتیک احاطه کردن اروپا، نه‌تنها در گفت‌وگوی سیاست خارجی روسیه با اتحادیه اروپا برگه‌چانه‌زنی دوجانبه را به این کشور می‌دهد، بلکه همچنین، مسکو را قادر می‌کند که با تأثیرگذاری بر سیاست‌های امنیت انرژی اروپا، در پویایی‌های امنیتی اتحاد فرآتلاتیکی نفوذ کند.

فروش سلاح‌های روسی به کشورهای خاورمیانه، یکی دیگر از پیشران‌های راهبردی حضور منطقه‌ای روسیه است. روسیه پس از آمریکا، بزرگ‌ترین صادرکننده تسلیحات است و در سال‌های گذشته، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، پس از آسیا، به دومین واردکننده سلاح‌های روسی تبدیل شده است. فراتر از منافع اقتصادی، فروش تسلیحات، ابزار تاکتیکی کارآمدی برای گسترش نفوذ ساختاری روسیه به‌شمار می‌آید. در حال حاضر، روسیه نه‌تنها به شرکای سنتی خود همچون مصر، سوریه، و ایران سلاح می‌فروشد، بلکه بازار قابل توجهی در کشورهای متحد یا نزدیک به آمریکا، از جمله پادشاهی‌های خلیج فارس، مراکش، و ترکیه نیز پیدا کرده است. از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷، تقریباً یک‌پنجم از تسلیحات روسی به خاورمیانه و شمال آفریقا صادر شده است. تنها در سال ۲۰۱۷، روسیه حدود ۲۳ میلیارد دلار سلاح به این منطقه فروخته

۲۴ . Organization of the Petroleum Exporting Countries (OPEC)

است. این رقم در سال 2020 به 24/6 میلیارد دلار رسیده است (SIPRI, 2020). قیمت مناسب و کارآمدی تسلیحات روسی، به‌ویژه سامانه‌های دفاعی و موشکی آن در مقایسه با محصولات مشابه آمریکایی و همچنین، نبود قوانین بوروکراتیک دست‌وپاگیر در تحویل تسلیحات روسی، سبب شده است که دولت‌های منطقه، تمایل بیشتری به واردات سلاح از روسیه داشته باشند. برخلاف آمریکا، روسیه هیچ پیش‌شرطی (مانند پروتکل‌های حقوق بشری) برای فروش تسلیحات خود به منطقه ندارد. جایگزینی تدریجی سلاح‌های روسی با سلاح‌های آمریکایی در منطقه، ظرفیت تاکتیکی مناسبی را برای گسترش قلمرو نفوذ راهبردی مسکو در خاورمیانه فراهم کرده است. با وجود این، آنچه برای روس‌ها اهمیت بیشتری دارد، نه برخورد با آمریکا و ایجاد نگرانی در ناتو، بلکه گسترش بازارهای تسلیحات روسی در منطقه به‌منظور کسب درآمدهای اقتصادی و رخنه در ساختار نظامی-دفاعی کشورهای خاورمیانه است (194-Borshchevskaya, 2018, 185).

نتیجه‌گیری

نگاهی کلان به وضعیت محیطی و روانی تصمیم‌روسیه به مداخله مستقیم نظامی در بحران سوریه در سال 2015 نشان می‌دهد که منطق راهبردی مسکو در ورود به ژئوپلیتیک آشوبناک خاورمیانه، متأثر از زمینه‌های تنش در روابط آن با غرب، به‌ویژه با ایالات متحده، بوده است. اما نیم‌دهه پس از بازگشت روسیه به منطقه، مسکو با گسترش قلمرو نفوذ ژئوپلیتیکی و افزایش اعتماد به نفس با توجه به شکل‌دهی به نتایج بسیاری از معادلات منطقه‌ای، اکنون منافع و اولویت‌های راهبردی خود را فراتر از روابط با غرب و متأثر از پویای امنیت و اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا فرمول‌بندی می‌کند. بنیان‌های چنین تغییری در منطق سیاست خاورمیانه‌ای روسیه را می‌توان در چند روند موازی و به‌هم مرتبط ارزیابی کرد:

• روند نخست، ناظر بر افزایش نفوذ منطقه‌ای روسیه است که بیشتر ناشی از نقش پررنگ امنیتی آن در شکل‌دهی به سرنوشت میدانی و سیاسی سوریه است. مقابله با تغییر رژیم بشار اسد در سوریه، فرماندهی عملیات میدانی مبارزه با تروریسم داعش و جبهه‌النصره در مرزهای شامات و عراق، و مهم‌تر از همه، برداشتن گام‌های قاطع و مستقل از ایالات متحده و طرح ابتکارهایی برای حل و فصل بحران با گردهم آوردن بازیگران منطقه‌ای، نشان داد که مسکو برای به‌عهده گرفتن یک نقش پررنگ‌تر و نفوذ بلندمدت مصمم است. چنین حضور و نفوذی، نه به‌منظور هژمونی طلبی است و نه سودای تقابل مستقیم با غرب دارد. عمده‌ترین هدف روسیه از توسعه نفوذ منطقه‌ای خود نیز موازنه‌سازی میان بلوک‌های مختلف قدرت و ایدئولوژی در خاورمیانه از طریق توسعه چارچوب‌های چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای است.

• روند دوم، روسیه، در حال حرکتی تدریجی و کیفی از یک نگرش سنتی غرب‌محور به یک رویکرد جدید منطقه‌محور است. در جهان در حال ظهور پساغربی، مسکو به‌گونه‌ای فزاینده در



پی‌تنوع‌سازی در منطقه‌گرایی و گزینه‌های روابط خارجی خود است. روسیه تنها برای هم‌اوردی راهبردی با غرب، گریز از انزوای، یا کاهش تأثیر تحریم‌های غرب، وارد جغرافیای خاورمیانه نشده است. افزون‌بر این موارد، تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، ناظر بر تلاش هوشمندانه و عمل‌گرایانه برای انطباق با واقعیت‌ها و روندهای جدید خاورمیانه است که مسائل و مناسبات آن به گونه‌ای فزاینده، منطقه‌ای شده است. به بیان روشن‌تر، خاورمیانه اکنون به‌خودی‌خود، دارای اهمیت راهبردی است.

روند سوم، به منافع در حال ظهور اقتصادی، سیاسی، و امنیتی روسیه در نتیجه گسترش روابط و همکاری‌های همه‌جانبه با شرکای منطقه‌ای در خاورمیانه اشاره دارد که ضرورتاً کیفیت و چگونگی آن، در گرو سطح تنش یا تعامل با غرب نیست. گسترش روابط با قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای، از جمله ترکیه و ایران، شکل‌دهی به معادلات ژئواکونومیکی انرژی در شرق مدیترانه و خلیج فارس، برطرف کردن تهدید تروریسم و بنیادگرایی اسلامی در ورای مرزهای ملی و درون مرزهای خاورمیانه، گسترش بازارهای صادراتی به‌ویژه فروش تسلیحات روسی به کشورهای عربی، و به‌عده گرفتن نقش میانجی در مناقشات منطقه‌ای، همگی پیشران‌های مهم و مستقلاً از روابط با غرب هستند که به سیاست خاورمیانه‌ای روسیه جهت می‌دهند.

از نگاه بسیاری از ناظران و پژوهشگران، روسیه در پی حضور راهبردی بلندمدت در خاورمیانه است. با وجود این، چنین حضوری برای روس‌ها به معنای بازگشت به طرح‌های تجدیدنظرطلبانه و هژمونیک جنگ سردی نیست. در سطح بین‌المللی، مهم‌ترین خواسته روسیه این است که در جهان در حال ظهور چندقطبی، به یکی از قطب‌های اصلی قدرت تبدیل شود یا دست‌کم، موقعیت خود را در چنین جایگاهی تثبیت کند. در سطح منطقه‌ای، روسیه در پی ایجاد موازنه بین نفوذ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی خود در خاورمیانه است. اکنون مهم‌ترین دغدغه روس‌ها این است که چگونه «قلمرو نفوذ» خود را به «قلمرو منافع» تبدیل کنند. گسترش روابط متوازن با بسیاری از قدرت‌های منطقه با تمرکز بر مدیریت مناقشات و همچنین، به دست آوردن سهمی از بازارهای صادراتی منطقه، به همراه حفظ نقش کلیدی در معادلات تجارت انرژی منطقه، از مهم‌ترین اهداف عمل‌گرایانه مسکو در خاورمیانه امروزی به‌شمار می‌آیند. در سال‌های پیش‌رو با تثبیت جایگاه راهبردی روسیه، بی‌تردید، ملاحظات اقتصادی هم‌وزن اهداف سیاسی و امنیتی یا حتی بیشتر از آن‌ها، رفتار سیاست خاورمیانه‌ای روسیه را هدایت خواهند کرد. مهم‌ترین محدودیت حضور پررنگ اقتصادی روسیه در منطقه، فقدان منابع مالی کافی برای ارائه کمک‌های اقتصادی به متحدان و شرکا و سرمایه‌گذاری در روند بازسازی کشورهای جنگ‌زده است. با وجود این، روس‌ها از ظرفیت‌های دیپلماتیک و سیاسی لازم برای وارد کردن قدرت‌های اقتصادی نوظهور، از جمله چین، برای شکل‌دهی به ترتیبات ژئواکونومیکی خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردارند.



Refrencess

- Al-Makahleh, S. (2017). The Arab View of Russia's Role in the MENA: Changing Arab Perceptions of Russia, and the Implications For US Policy. The Jamestown Foundation, October 5.
- Aras, Bulent & Richard Falk (2015). Authoritarian 'Geopolitics' of Survival in the Arab Spring. *Third World Quarterly*, 36:2, 322-336.
- Buzan. B and Waever. O. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge University Press.
- Blank, S. (2017). The Foundations of Russia's Policy in the Middle East. The Jamestown Foundation, online, 5 October.
- Borshchevskaya, A. (2018). The Tactical Side of Russia's Arms Sales to the Middle East. The Jamestown Foundation, December 7.
- Brzezinski, Z. (2016), Toward a Global Realignment. *The American Interest*, Vol. 1, No. 6 (July/ August 2016).
- Cook, S. (2018). Russia is the Middle East to Stay. *Foreign Policy*, 16 March.
- Fawcett, L. (2019). *International Relations of the Middle East*, Oxford University Press.
- Hinnebusch, R. (2015). Structure over Agency: The Arab Uprising and the Regional Struggle for Power, *The Eastern Mediterranean In Transition: Multipolarity, Politics And Power*, ed. Spyridon N.Litsas, Ashgate.
- Ibrahim, A. (2016). After Imposing his will on Syria, Putin is Moving onto Libya. *Al-Arabiya*, 4 June.
- Ikenberry, G. J. (2018). The End of Liberal International Order? *International Affairs*, Vol. 94, Issue 1: 7-23..
- Karasik, T. & Blank, S. (2018). *Russia in the Middle East*. The Jamestown Foundation, Washington, DC.
- Kofman, M., & Rojansky, M. (2018), What Kind of Victory for Russia in Syria?. *Military Review Online*, March-April 2018: 6-23.
- Kolobov, Oleg & Kornilov, A. (2011). Middle East Policy of Russia under President Medvedev: Strategies, Institutes, Faces. *Bilge Strateji*, Issue 2, No. 4, Available at: <http://www.academia.edu/>, (Accessed on: 25/7/2012).
- Kozhanov, N. (2018). *Russian Policy across the Middle East*. Chatham House report. London: Royal
- Kuznetsov V., V. Naumkin & Zvyagelskaya I. (2018). *Russia in the Middle East: The Harmony of Polyphony*. Valdai Discussion Club Report, Moscow, May 2018: 24-7.
- Kuznetsov, V. (2017). Search for Stability in Libya. Presentation at Conference on



۳۹۲

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل

دوره ۱۱، شماره ۲، شماره
پیاپی ۳۹۲، بهار و تابستان ۱۴۰۲

- “Russia and the EU in the Wider Middle East”. IFRI, Paris, 7 July.
- Lavrov, S. (2017). Remarks at Ministerial Session of the Russian-Arab Cooperation Forum. Abu Dhabi, 1 February. Available at: http://www.mid.ru/en/foreign_policy/news/-/asset_publisher/cKNonkJE02Bw/content/id/2621092
- Lukyanov, F. (2019). *Russia and the Middle East: Viewpoints, Policies, Strategies*. First edition. Minneapolis. MN : East View Press.
- Mammadov, R. (2018). *Russia in the Middle East: Energy Forever?*. The Jamestown Foundation. December 7.
- Megerisi, T., & M. Toaldo (2016). *Russia in Libya, A Driver for Escalation?*. Sada, 8 December.
- Meyer, H., C. Alexander and G. Shennib (2018). *Putin Promotes Libyan Strongman as New Ally After Syria Victory*. Bloomberg, 21 December.
- Pompeo, M. (2018). Secretary of State Mike Pompeo’s Answers to Questions. Full Committee Hearing ‘An Update on American Diplomacy to Advance our National Security Strategy’. US Senate Committee on Foreign Relations. Washington DC. 25 July 2018. Available at: <https://www.foreign.senate.gov/hearings/anupdate-on-american-diplomacy-to-advance-our-national-security-strategy-072518>.
- Sarie’olghalam, M. (2017). *International System and Modern Geo-Politics in Middle East*. Research Letter of Political Science, 12(1), 101-140. (in Persian).
- Shumilin, A. (2016). *Russia's Diplomacy in the Middle East: Back to Geopolitics*. *Russie.Nei. Visions*, No. 93, May 2016
- Stent, A. (2016), *Putin’s Power Play in Syria: How to Respond to Russia’s Intervention*. *Foreign Affairs*, January/February 2016, pp. 106-113 (8 pages).
- Stepanova, E. (2018). *Russia and Conflicts in the Middle East: Regionalisation and Implications for the West*. *The International Spectator*, 53:4, 1-23, DOI: 10.1080/03932729.2018.1507135.
- Trenin, D. (2018). *What is Russia up to in the Middle East?*. Cambridge UK: Polity.
- Trenin, D. (2009). *Russia’s Spheres of Interest, not Influence*. *The Washington Quarterly*, Vol. 16, No. 4, pp. 3-22.
- Tsygankov, A. P. (2012). *Russia and the West from Alexander to Putin*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tsygankov, Andrei P. (2008). *Russia’s International Assertiveness: What Does it Mean fo the West?*. *Problems of Post-Communism*. 55 (2), March-April: 38-55.
- Valbjørn, Morten (2019). *Global/Regional IR and Changes in Global/Regional Structures of Middle East International Relations*. *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34 March, 2019.